

« نامه ماهانه ادبی ، علمی ، تاریخی ، اجتماعی »

اکنون از ما

سال پنجاه و یکم
دوره - سی و هشتم
شماره - ۳

شماره - سوم
خردادماه - ۱۳۴۸

تأسیس بهمن ماه - ۱۳۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحید زاده دستگردی - نسیم)

(سردبیر : محمد وحید دستگردی)

پروفوریان ریپکا

حافظ

تا چندی پیش شرح زندگی بلندآوازه ترین غزلسرای ایران یعنی حافظ از چند حکایت و روایت بی سر و ته تشکیل میگردید و حتی چنین بنظر میرسید که منابع اطلاعات دیگری درباره او وجود ندارد و از دیوان شاعر زمینه هائی نمیتوان بدست آورد .

بر اثر کوشش دانشمندان و ادبای ایرانی مانند عبدالرحیم خلخالی ، دکتر محمد معین ، سعید نفیسی ، دکتر قاسم غنی ، محمد قزوینی و پژمان بختیاری در سالهای اخیر نتایج و آثار گرانبھائی بوجود آمد که با مطالعات محققانه ا . ج . آربری ، ماری بویس ، ر . لسکوت ، ه . ریتز ، ه . شدروک . م . ویکنس تکمیل گردید . اکنون با اطمینان میتوان گفت که در سایه مطالعات استادانه این ادبا و نسخ منتشره

قابل اعتماد عبدالرحیم خلخالی و محمد قزوینی عقیده ما نسبت بزندگی و آثار حافظ رنگ دیگری بخود گرفته است. گویانکه ارزیابی موضوع هنوز چنانکه شاید و باید بعمل نیامده است.

خواجه شمس‌الدین محمد حافظ برطبق تحقیق دکتر معین در حدود سال ۷۲۶، بعقیده دکتر غنی در سال ۷۱۷ و بزعم آربری در سال ۷۲۰ هجری در شیراز چشم بجهان گشود و در همانجا بیشتر ایام زندگی خود را بسر آورد و در سال ۷۹۲ هجری رخت از این جهان بر بست. در زمان فتنه مغول هر چند که شهر شیراز از تاخت و تاز مغولان مصون ماند ولی بعلت مبارزات شاهان و سلسله‌های گوناگون از آرامش و صلح و صفا برخوردار نبود. حافظ خود از دوران شیخ ابو اسحق اینجو (۵۴ - ۷۴۳ هجری) بخوشی یاد میکند. این پادشاه که از حامیان حافظ بود، در عین بیمان شکنی فرمانروائی بیخیال و قلندر مشرب بود و بالاخره در نتیجه همین بی‌مبالاتی‌های خود بدست بنیان‌گذار سلسله آل مظفر، مبارزالدین مظفر (۹ - ۷۵۴) که پیدادهایش حتی در تاریخ مشرق زمین نیز کم‌نظیر است بدقتلگاه روانه گردید.

هنگامیکه این جبار ستمکار و معاند متعصب بدست فرزندان خود از میان میرود، قدرت و دولت در اختیار یکی از پسران او یعنی جلال‌الدین ابوالفوارس شاه شجاع قرار میگیرد (۸۶ - ۷۵۹). دوران طویل سلطنت این پادشاه با نبردهای برادرش محمود، فرمانروای اصفهان و یا با همسایگانش مشخص میگردد و گاهی نیز از بد زمانه موقتاً مجبور بترك شیراز می‌شود (۷ - ۷۶۵).

شاه شجاع که در آغاز کار مردی آزادمنش بود، رفته رفته اسیر نفوذ روحانیان میگردد و از پس او سه فرمانروای زودگذر یکی پس از دیگری فرا میرسند، در این مرحله تیمور در امور آنها مداخله می‌کند. تیمور که قبلاً نیز دوبار بفارس و آن حوالی

قدم گذاشته بود، این بار سلسله آل مظفر را از شیراز و سایر نقاط بزور شمشیر برمی - اندازد و بر اثر کشت و کشتار چنان وحشتی در دلها تولید مینماید که خاطرۀ خونخواری های مغول يك بار دیگر تجدید می شود. البته دورانی چنین ترسناك طبعاً نمیتوانست در حافظ که ناظر این احوال بوده بی تأثیر باشد و جای بسی تعجب می بود اگر شاعر که بعلت روابط خود با دربار در مرکز این حوادث قرار داشت اوضاع زمانه را در خویش منعکس نمی ساخت در حالیکه برعکس بوضوح میتوان دید که آنچه در اشعار حافظ انعکاس یافته تنها بچند واقعه تاریخی منحصر نیست بلکه سراسر دیوان بنحو خاصی زائیده وقایع دوران او میباشد.

محیط فرهنگی شیراز، سیر مدارج علمی و کسب دانش را برای شاعر میسر میساخت و مسیر و جهت تعلیم و تربیت شاعر از تخلص او «حافظ» که حافظ قرآن باشد و نیز از اخباری که گویای تبحر او در ثرفنی عربی و حکمت الهی است بخوبی معلوم میشود. (پاره ای از این نوشته های شاعر که بخط خود اوست بدست ما رسیده است). از استنساخی که شاعر از خمسه امیر خسرو نموده و در تاشکند وجود دارد اوضاع و احوال زندگی مادی نامساعدی که حافظ در آن نشو و نما کرده است به ثبوت میرسد. ج. مویکنس از تحلیل دقیق (Microanalyses) یکی از غزلهای حافظ که بر اساس نظریه کانونی (focal) خود بعمل آورده است باین نتیجه رسیده که حافظ ترکی هم میدانسته است (چه در این زمان در دربار شیراز با زبان ترکی آشنائی داشتند و آنگهی شاه شجاع خود نسب از شاهزاده خانم ترك داشته است). همچنین چنانکه از اشاراتی در دیوان حافظ برمیآید، شاعر پر استعداد جوان از طریق معلمی در مبدارس دینی گام در صحنه زندگی گذاشته و بعداً شاعر محبوب دربار و مقتخر بدوستی با شاه شجاع گردیده است. شاه شجاع نیز شاعر بوده و حتی مکاتبات سیاسی خود را بنظم در آورده است.

حافظ مدتی در کنف عنایات شاه شجاع میزیست و بمثابهٔ يك درباری وفادار بشکرانهٔ آن مدیحه سرائی میکرد و اگر عدم ثبات توجه و عنایت خداوندگاران نباشد، هرگز دلیلی نمییافت تا در جستجوی سعادت روی بدرگاهی دیگر آورد. بیشتر تذکره نویسان در این امر توافق دارند که حافظ چندی مورد بیمهری قرار گرفته است ولی چنانکه از دیوان او استنباط میگردد، حقیقت امر داستانی تلختر است بدین معنی که: در حدود ۷۷۰ هجری بر اثر تفتین شخصیت‌های مذهبی شاه شجاع شاعر را از دربار خود می‌رانند. حافظ نازپرورده در غزل‌های فراوانی از بدی طالع و اقبال خویش گله و شکایت می‌کند و پوزش و بخشش می‌طلبد و واسطه برمی‌انگیزد اما در هیچ جا علت شوربختی خود را بطور دقیق ذکر نمی‌کند. این زبونی بنا بر تذکره‌های شعرا زود گذر نبوده بلکه دیرزمانی ادامه داشته است، هر چند گاهگاه باز تقریبی می‌یافته اما حافظ هرگز دیگر منزلت بی نظیر سابق خود را بدست نیاورده است و چنین بنظر میرسد که اوضاع شیراز برای او بسی رنج‌آور و طاقت فرسا شده باشد، زیرا چنانکه باز از دیوان او مفهوم می‌شود شاعر باصفهان رفته و از آنجا در حدود سال ۵ - ۷۷۴ هجری به یزد رخت کشیده است.

در شهر اخیر نیز چون دل آزدهٔ حافظ خرسند نمیگردد (زیرا فرمانروای یزد در خشک دستی و بخل زبانه زد خاص و عام بوده) از نو بشیراز باز میگردد و از حامیان دوروزتدیک خودیاری می‌طلبد. چنین است مضمون اصلی قصص و روایاتی که بنا بر آنها گویا شاعر دعوت‌های امرای خارجی را در برابر آب رکن آباد و گلپانگ مصلی بهیچ گرفته و نپذیرفته و گویا یکبار پذیرفته و از آن بزودی برگشته است.

باری حقیقت اینست که دیری نپائید که غزل‌های حافظ در تمام سرزمین‌هایی که فرهنگ ایران در آن رواج و رونق داشت رام یافت. چگونگی رابطهٔ او را با شاه شجاع

بعد از برگشت او از یزد تا هنگام مرگ آن امیر عجالتاً نمیتوان از دیوان استنباط کرد. حافظ دردوران جانشینان وی زین العابدین و شاه یحیی در آنرا بسرمیبرد. دوران شاه شجاع الدین منصور و در پایان حیات، از نو حافظ بارزوی دیرین خود یعنی تقرب بسطان میرسد و بدین ترتیب زندگی شاعر پایان می یابد.

باستثنای چند قطعه و رباعی، دو قصیده و دو مثنوی که یکی از آنها ساقی نامه است، دیوان حافظ سراسر از غزل تشکیل یافته است. کوششهای فراوانی بمنظور بدست آوردن متون معتبر بعمل آمده است. هر چند که نسخه محمد قزوینی و قاسم غنی تا آنجا که از طبع انتقادی انتظار می رود توقع ما را بر نیآورد، معذک این طبع و طبع های پیش از آن مخصوصاً طبع عبدالرحیم خلخالسی بسیاری از عقاید و نظریات سابق ما را تغییر داده است. من باب مثال مسلم شد که اشعاری که در مدح شعرا سروده شده است غالباً الحاقی است و نیز اشعاری که حاکی از تشیع است تقریباً در هیچیک از نسخ قدیمی یافت نمی شود و اگر در بعضی از نسخ قدیمی احیاناً یافت گردد، نیاز به تحقیق دقیق دارد. در حالیکه (Krymsky) حافظ را یک شیعه پروپاقرص میدانند. محمد قزوینی که پایه اندیشه خود را به رسمیت تسنن در شیراز آنروزی میگذارد از احتمال سنی بودن حافظ متحسر است. طبع های مذکور از دیوان حافظ بیش از هر چیز میدان دید وسیع تری در دیوان حافظ میسر ساخته است. اینک دو مطلب مهم مورد تحقیق است: یکی ترتیب زمانی غزلها و دیگر نحوه استنباط معنای که البته مسأله اساسی هر دیوان شعری است.

درباره تعیین تاریخ غزلها چه در ایران و چه در خارج از ایران مطالعات و تحقیقات با ارزشی انجام گرفته است و باید اذعان کرد که پیروزیهای درین باره بدست آمده است. شیوه تحقیق زبانشناسی تاریخی بیشتر از روش روان شناسی و استنباط ذهنی که

کمتر بر موارد و نکات مشخص تکیه می‌کند، شمر ثمر واقع‌گردیده است. بکاربردن مواد تاریخی و در نظر گرفتن عبارات و قوافی تنها به تعیین ترتیب زمانی پایان نمی‌پذیرد، بلکه وظیفه‌ای که باقی میماند این است که چگونه باید سخن حافظ را یا اقلاً بخشی از آنرا استنباط کنیم. آیا بمعنای تحت‌اللفظی و یا بمعنای استعاری و عرفانی آن؟ در حالیکه شرق، باستثنای عده قلیلی، حافظ را بمفهوم و رنگ عرفانیش می‌شناسد غرب از دیدنهٔ واقع‌بینی مینگرد و تقریباً در هیچ نکته‌ای عرفان و تصوف نمی‌یابد.

ناگفته نماند که در (H. Wilberfoce Clarke) (۱۸۹۱) و (merx Adalbert) (۱۸۹۳) عقاید شرقی دیده می‌شود و بالعکس استنباط واقع‌بینانهٔ غربی گاه در شرق وجود دارد یعنی در شرح ترکی سودی بوشنوی که از لحاظ زبانشناسی محض بعمل آمده است. بر طبق آخرین تتبعات، حافظ شاعری درباری بوده است که به - مدیحه‌سرایی امراء و بزرگان شیراز و خارج آن (لیکن نه بشکل معمول) اشتغال داشته است. این امتیاز خاص زائیدهٔ قالب بیان است یعنی بکاربردن غزل بجای قصیده. اصل مطلب در کمی اشعار نیست، بلکه در کوتاه ساختن بخش مدیحه و انحصار آن یکی دوشعر و آغاز کردن مطلب با شعر عاشقانه یا وصف باده است.

بدین نحو تفسیر حافظ محدود به تعبیر استعارات عاشقانهٔ مصطلح در غزل باصل واقعیات بر میگردد. گویانکه شعر حافظ از وقایع روزانه و تجربهٔ شاعر بمفهوم اروپائی آن الهام نمی‌گیرد، با وجود این زندگی و احساسات شاعر گاهی فقط مانند تموجی و در بعضی موارد شدیدتر ازورای حجاب جلوه می‌کند و رابطهٔ آنرا باوقایع و شخصیت‌ها نشان میدهد. اگر در گذشته بنظر میرسید که جریانات معاصر در غزل حافظ منعکس نگردیده است چنانکه گوئی بر شیراز صلح و صفای خداوندی و شادمانی جاودانی شهر کشیده است، ناشی از عدم درک استعارات و کنایات مربوط بزندگی اجتماعی و تفسیر

جميع عبارات عاشقانه و توصيف باده باستعارات عرفانی بود .

(H Ritter) در سال ۱۹۴۱ ما را از لغزش دوم ، نه فقط درباره حافظ ، بلکه بطور کلی درباره همه شعرا بر حذر میدارد : « اساساً آن چیزهایی را که نتوان از کلام خود شاعر بدون عیب و نقص باستعاره و یا با شیوه های دیگری روشن ساخت نباید استعاره پنداشت . تفسیر استعاره که مفسر از بیرون بعمل می آورد ، مخصوصاً آن تفسیری که مانند قاموس لغت عبارات عاشقانه را بمفاهیم عرفانی و مذهبی بر میگرددند حجابی در برابر سیمای شاعر می کشد و خصوصیات شخصی او را تماماً پنهان مینماید . این امر مخصوصاً در مواقعی صادق است که شعر از احساسات و عواطف شخصی و از زندگی شاعر مایه میگردد . ملك الشعراء بهار حتی از این هم پارا فراتر گذاشته و می پندارد که نظر بوقایع بزرگ سیاسی بعضی از غزلهای سعدی و حافظ فریاد می کند که شراب و محتسب و معشوق و غیره را نباید جز بمفهوم سیاسی آنها استنباط کرد . (Bragins) از اینهم پیشتر رفته و در اثر شاعر فقط وحشت زمانه را احساس می کند .

ملك الشعراء بهار معتقد است که بی گمان غزلهای زیادی در دیوان حافظ هست که فقط به تفسیر تحت اللفظی نیاز دارد نه تفسیر عرفانی . لازم است بر حسب موارد مختلف قضاوت کرد . ناگفته نماند که اشعار عرفانی را میتوان بآسانی شناخت و تعداد آنها نیز چندان زیاد نیست . زندگی مرفه حافظ در اوایل کار او در دربار ابواسحق اینجو پیدایش چنین اشعاری را اجازه نمیداد : بعدها حافظ عرفان را چه بخاطر تخیلات و اصطلاحاتی از تصوف و چه در معنای کلی بکار میرد تا باثر خود رنگ عرفانی بخشد و با تعبیر عرفانی امکان گریز از تضادهای مذهبی و شطحیات را بدست آورد . در دوران نیمه اول سلطنت شاه شجاع بیان عرفانی کمیاب است ولی بعد از آنکه حافظ مغضوب واقع میگردد ، عرفان بیشتر بچشم میخورد و حتی در اینجا هم بیشتر بازی با

کلمات واصطلاحات صوفیان است تا عرفان واقعی . اگر حامی او نظر موافق بتصوف دارد حافظ برای جلب خاطر او زبان صوفیان تغزل می کند .

R. Lescot میگوید : حافظ همانطور که از شراب شراب روحانی می فهمد از عشق هم عشق روحانی درک می کند و این دو برای اوفقط داروی فراموشی زودگذر یا سکر آور نیست : بلکه بسیار بیش از آنست . شراب برای او يك محرک اخلاقی است که با بهیجان آوردن روح آن پرده ای را که حاجب حقیقت است از برابر دیدگان برمی چیند . عشق نیز بنوبه خود در هر لباسی که درآید بخودی خود برای او غایت مطلوب است ، مطلوبی که شاعر در سراسر زندگی خود آنرا میجوید و دنبال می کند طریق پرخطر و درعین حال پر نشاطی که ذوق و شوق هدایت می کند راه طریقت است که دیوان از آن یاد می کند ، این طریق تنها راهی است که بپاکی و در پایان برحمت ایزدی منتهی می شود . چنین است سراسر عرفان حافظ که در پرستش عشق و می و اصطلاحات خاص آن بیان شده است و یکی از خصوصیات حافظ در آنست . با وجود این نمیتوان انکار کرد که گاهی به تك غزلهائی برخورد می کنیم که با روح عرفان اشباع و از عقب نشینی در برابر رسم و عادت زمان ناشی شده است . اما اینها کوششهای بدون امید مداومت بود زیرا متناسب با اسلوب حافظ نبود .

R. Lescot چند دسته از غزلهای حافظ را که دسته ای مربوط به تغییرات سیاسی و یا مربوط بشخصیت های سیاسی و دسته ای مربوط بامور شخصی شاعر است مانند «شاعر مغضوب» و «در داند» که جزئی از گروه بزرگتر بنام «معشوق سفر کرده» میباشد مورد تحقیق قرار داده است . حدود دودسته اخیر الذکر چندان مشخص نیست با این همه در وجود چنین گروههایی نمیتوان تردید داشت ، چند شعر هم که از کوچکترین گروههای اشعار حافظ است از دوران جوانی باقی مانده است . نخستین قطعه ای از

دوران مسعود اینجو قبل از ۷۳۴ هجری میباشد .

درسراسردیوان موضوعهای قراردادی (**Conventionnels**) بچشم میخورد آنچه تغییر می کند ، قدرت بیان آنها به نسبت شعرای متقدم و رابطه متقابل آنها در جریان نیم قرن خلافت حافظ است که در تصویری که از عرفان او داده شده دیده میشود . حافظ از آغاز تا پایان زندگی برای شراب و سرخوشی زندگی و عشق و دوستی شعر می سراید . زیرا فقط درین عوالم می توان ناپایداری و بیهودگی زمانه را بدست فراموشی سپرد . با اندک باید ساخت ، زیرا زندگی هر چه فشرده تر باشد ، شیرین تر است . عبارات زاهدانه با شك و تردید و گمراهی و شطحیات بهم میامیزد . حافظ شیخ و صوفی و زاهد خشک و واعظ و فقیه مدرسد و محاسب همدست آنها را بیاد طعن و طنز می گیرد زیرا در رفتار و کردار آنها چیزی جز دورویی ، فریب و سالوس و کوته نظری نمی بیند . حافظ میخواره است و از شریعت خشک پیروی نمی کند و بدین معترف است خداوند گوئی فقط برای آن وجود دارد که به بخشندگی خود قلم غفور گناہانی بکشد که خود آنها را مقدر کرده است .

انعکاسی از ندای عمر خیام بگوش میرسد ولی حافظ منکر صانع نیست زیرا در هر صورت خدا را می پرستد و بر آن اعتقاد دارد . عقل قادر نیست با سرار هستی و با آغاز و انجام آن دست یابد . آیا بهتر نیست که از خوشیهای جهان بهره برگیریم تا بامید تمتعات آن جهان دل خوش داریم ؟ شاعر درسراسر دوران زندگی در این افکار غوطه ور است . بنظر میرسد که در سال خوردگی آثار زهد و حسن عمل در او پدید آمده باشد ، ولی اشعاری دیگر در همین دوران پیری بر ناپایداری زهد و دینداری او دلالت دارد . بر روی هم حافظ از رندی که جهان بینی قلندران و درویشان میباشد هرگز روی برنناخته است . اساس این جهان پاکی دل است . وی بشریعت تاحدی پای بند است اما

میتوان آنرا نادیده گرفت و برای تحقیر دین و جهان می نوشید و بدان برخورد بالید ، گوئی در برابر فرق صوفیان ، فرقه‌ای از میخواران که در رأس آنها پیر مغان قرار داشته بوجود آمده بوده است . درحافظ . مانند عطار ، پیر بدین معنی از مسجد بمیخانه میرود ، صوفی خرقه‌را می آلاید و بخرابات می خرامد و از آداب و رسم میخواران صحبت می کند . آنچه حافظ را از دیگران مشخص میگرداند روشن بینی معنوی اوست .

با تمام روپوش تصوف، پیشینیان حافظ را کافر می پنداشتند . جلوگیری از مراسم تدفین و یا خطر تخریب مزار شاعر در دوران صفویه با اینکه یقیناً افسانه است . مبین حقیقتی است . اما اشعار دلکش نغزش بالاخره کار خود را کرد . صوفیان و زاهدان نمی خواهند حافظ را از دست بدهند و او را با آزاد اندیشان واگذارند . ملاهای صفوی از او مرد خداشناس و مقدس کامل عیاری ساختند که چه از طرف اهل تسنن و چه اهل تشیع پذیرفته شده است . وی را لسان الغیب نامیده‌اند ، که خود اشاره ای بتصوف فرضی اوست .

هریت حافظ شاهکاری است که چون کلمات قصار ، فشرده ، نکته‌سنج ، مشحون از کنایات لطیف و درعین حال سلیس و ساده و جانب و ممتاز بگوش میرسد . از قدیم در شرق و غرب عقیده‌ای رایج شده است که ابیات غزلیهای حافظ باهم ارتباط و وابستگی منطقی ندارد . نخستین کسی که خلاف این نظریه را اظهار داشت و معتقد به وحدت فکری بود **F.Veit** در سال ۱۹۰۸ میلادی بود . بعدها **H.Hschaeder** اینرا رد می کند .

R-Lescot در بررسی اشعار حافظ نیز بهمین عقیده رسیده است . وی میگوید هر شعر حافظ دارای سه رشته اصلی است که بر مضمون و مفهوم عاشقانه یا عرفانی یا احساسی تسلط دارد و هریتی از اجزای غزل را میتوان چنین سررشته‌ای

دانست . اگر در تشخیص و تعیین این امر اشکالی پیدا شود ، تقریباً همیشه بدین - علت است که یا ترتیب اشعار توسط ناسخ پس و پیش شده است و یا در تفسیر اشعار به - خطا رفته ایم .

A.J. Arberry نیز طرفدار وابستگی و ارتباط اجزای غزل است. اما نه بطریق **R. Lescot** ، برای او غزل حافظ يك واحد هنری است که از موضوعهای متداول و کلمات و آواهایی تشکیل می گردد که نظیر آنرا در ساختمان منبت کاری و یا مینیاتور ایرانی مشاهده می کنیم . وحدت موضوع غزل در سعدی با وج تکامل خود رسید ولی حافظ تعداد موضوع های اصلی را بدو ، سه و بیشتر رساند که البته هیچوقت از دایره رسم و سنت بیرون نیست . شاعر جوان هنوز در جای پای سعدی قدم بر میدارد. و مکتب فلسفی آتی خود را هنوز بر ملا نمیسازد ، در عالم خاکی استوار ایستاده و شراب و عشق را در لفاف کنایات صوفیانه نمی پوشد . اگر حافظ در دوران پختگی خود وحدت موضوع را رعایت نمی کند، معنایش شکستن سد سنت است نه برهم زدن وحدت هنری شعر . فلسفه او «اصل مخالفت با عقل است» : ما نمیدانیم و نخواهیم دانست .

گذشت روزگار باو می آموزد که به «عالم معقول» تکیه نشاید کرد و او را به - ارزیابی و امیدارد که ظاهراً بشکل کامجوئی و لذت طلبی تجلی می کند . با این همه با هشیاری و روشن بینی و لاقیدی بر این گردون سردرگم و خرد ناپذیر که دست تقدیر او را در آن کشانده است می نگرد . سومین و آخرین دوران تحول شاعر را «آربری» در گرایش سبک او بالهام و کنایات تاریک میداند . **G . M . Widens** بدرستی نشان میدهد که آنچه را مغرب زمینیان از وحدت شعر می فهمند نباید با استنباط مشرق - زمینیان از این موضوع مشتبه کرد . در غزل قله دراماتیک « هنر تمثیلی » ابداً وجود ندارد .

فکر تلفیق موسیقی و آرم‌ها که «آری» در شعر حافظ بیان میدارد نظریه ایست که ویکس بنام «توسعه شعاعی» بسط میدهد. نامبرده نشان میدهد که حافظ با چه هنرمندی بی نظیری کلمات و تخیلات را در دایره موضوعهای منتخب بکار میبرد. چنان بنظر میرسد که نظریه کانونی در این موضوع بیشتر متناسب با روح ایرانی باشد تا نظریه عمومی لزوم تلفیق منطقی و صعود تدریجی دراماتیک شعر که در اروپا رواج دارد. بدین نحو میتوان یکسان نبودن ترتیب اشعار را در نسخ توضیح نمود. باری لازم است نه فقط اثر حافظ بلکه آثار تمام غزل سرایان را از نو مورد بررسی دقیق قرارداد، و دورنمای آینده برای کارهای بعدی بسیار امیدبخش است.

سگ آسیابان

شیخ بهاء الدین محمد عاملی، رحمه الله علیه، در یکی از تصانیف خود نوشته که: در سفری شب را با آسیابی رسیدیم، چون در هوا حرارتی بود بیرون آسیا بیتوته کردم. آسیابان مرا بدرون آسیا دعوت کرد، من عذرگرمی هوا را آوردم، گفت باران خواهد آمد و ترا صدمه وارد شود، من نظر بتقویم کردم فتح البابی نیافتم، ارتفاع یکی از ثوابت مرصوده گرفتم هیچ از باران ندیدم. اعتنائی بدین قول نکردم. چون پاسی از شب گذشت باران شدید آمد، هر چند در آسیا را کوفتم آسیابان بیدار نشد. علی الصبح از او پرسیدم که: تو از کجا یافتی باران خواهد آمد، گفت مرا سگی است که چون شب داخل آسیا خواهد دانم باران خواهد آمد.

«علینقی میرزا اعتضاد السلطنه»